

# نظری بفلسفه

## بقلم آقای مشفق همدانی

امروزه اگرچه فلسفه و بحث در حقایق فلسفی از کارهای بزرگ و مباحث مهم تمدن اروپائی شده و پس از سالیان دراز بهمت بزرگان و دانشمندان بلند مرتبه صورت علمی بخود گرفت ولی هنوز آرا درمیان ما برخی با عقاید فلسفی هزار سال قبل يك سان میدانند و عقایدی موهوم و تصوراتی بی اساس می یابند که تحصیل آن هیچکدام از دردهای بشر را دوا نمیکند و بر وجودش کمترین سودی مترتب نمیشد غافل از آنکه این علم در طی چند قرن اخیر دستخوش تحول و تکاملی چندان عظیم واقع گردیده است که بیش از پیش دقت دانشمندان کیتی را بخود معطوف داشته و ابعاد میروود بشر را با حقایق زندگی آشنا ساخته و در نتیجه آدمی را باوج ترقی و تعالی سوق دهد . آری فلسفه نیز صورت یکی از علوم مثبته را بخود گرفته و عقل نوامی بشر ارکان این علم را روز بروز محکمتر و مشیدتر میکند. قرن کنونی قرن عقل و حکمت است و خرافات و موهومات و عقاید غلط که سالهای دراز آدمیان را آزار میداد روز بروز زایل میگردد و جای خود را بحقایق مثبته میدهد. آن درر سیری شد که مسائل موهوم و قضایای بی اساس اوقات گرانهای بشر را ضایع میکرد و زندگی بشر صرف مباحثه و مشاجره درباب خرافات و موهومات میگردد. بقول «فلاماریون» منجم نامی همروز حتی در آره زمین نیز تغییرات فاحش حاصل گردیده است . آری انسان چندین بار دور کره ارض را پیموده و با حساب دقیق محیط آنرا اندازه گرفته است ، خاور بیختر پیوسته و کشتیهای عظیم و نیرومند دل آب را میشکافد و در ظرف چند ثانیه از اینسوی تا آنسوی دنیا را میتوان بهم مربوط ساخت ، راستی میتوان گفت که بشر هیچگاه از بنگونه در قبال طبیعت قامت به نیرومندی و توانائی بریفراشنه و هیچگاه مجاهدات و مساعی بشر بنتایجی چندین بزرگ نرسیده بود چنانکه اعقاب ما بدون شك بمیراث اجداد خوش فخر و مباحث خواهند کرد . اما باید دانست نیروی علم جدید ناشی از آنستکه مسائل صریح و مشخصی را مورد بحث قرار میدهد و قضایای موهوم و تصورات بی اساس را بکلی بدور میاندازد . علم شیمی حجم و وزن و اجسام و ترکیبات آنها را مورد بحث قرار میدهد ، علم فیزیک بخاصیت اجسام و قوانین آنها اختصاص دارد ، گیاه شناسی حیات نباتات را بازرسی میکند و بطور کلی هر علمی موضوع صریح و معینی دارد . اکنون باید دید موضوع فلسفه چیست ؟ گاه از اوقات در ساعات فراغت و

آرامش مسائل مهمی توجه انسان را بخود معطوف داشته و ساعتها ما را آزار میدهد از خود می پرسیم ما کیستیم؟ روح یعنی چه؟ مرگ چه معنی دارد؟ خدا کیست؟ بالاخره هزاران مسئله از این قبیل که توجه ما را کاملا بخود معطوف داشته و از حل آنها نیز وقت ما را جلب میکند بکثرت اضطراب در خویش حس میکنیم و ناام و سایل بیموردی بر ما چیره میگردد. گاه از اوقات که ما با این مسائل مهم مواجه میشویم از خود میپرسیم چگونه ممکن است انسان بکمر زنده باشد و باین قضایای مهم کمترین توجهی معطوف ندارد و تنها سود و لذت را در نظر داشته باشد و بقیه ما اشخاصیکه مست باده زندگی هستند و در این دو روزه حیات جز درک لذایذ آبی فکر و خیالی ندارند در خور ترحم و تاسف میباشد.

انسان برای آنکه زندگانی خویش را با شادکامی بسر برد، قلب خود را با لذت شیرین و یابدار مملو سازد و حتی المقدور روز کوتاه حیات را بفرانت بگذراند؛ باید از حقایق زندگانی مطلع و آگاه باشد و بهترین راه بمقصود نیز تحصیل علوم است لکن چون علمی در این راه مفیدتر و سودمندتر از فلسفه نیست فلسفه جدید هرروز بوفیقت نازه نائل میگردد و هر ساعت بکشف یکی از معماهای زندگی موفق میشود و لهذا جا دارد اندکی توجه خود را بدان معطوف داریم و فرزندان خویش را در تحصیل آن تشویق کنیم.

اگر چه تشریح تحول فلسفه در عهده این مقال خارج است ولی ما اهتمام میورزیم بطور مختصر تغییر بزرگی را که در این علم پیش آمده است از نظر شما بگذرانیم. فلسفه جدید دوش بدوش عام پیش میرود و بدون بررسی تحول یکی بتحقیق در تکامل دیگری نمیتوان نائل آمد. برعکس پیشین نیست که فلسفه هر قرن زائیده تمدن همان قرن است و عقاید عمومی در آن تاثیر کامل دارد و بالعکس فلسفه هر مات مولد تمدن آن ملت است. در قرون وسطی بحث در علوم فلسفی فقط اختصاص بطلاب علوم دینی داشت زیرا مذهب فرمانروای مطلق بود و اظهار عقیده که کمترین تناقضی با اصول مذهبی داشت مستوجب هزاران آزار و توبیخ بود و بطور کلی فلسفه در قرون وسطی جز معرفه الله و علم الهی چیزی دیگر نبود و همه ایمان را بر عقل مقدم می دانستند و برای علوم بترتیب موضوع آنها ارزش مخصوصی قائل میشدند و علم الهی را بر کلیه علوم مقدم می شمردند و هر فیلسوفی یقین داشت که مافوق فلسفه او یک مکتب فلسفی دیگر وجود دارد اما باید دانست که فلسفه جدید خود بخود تغییر نکرد بلکه عوامل مهمی در تحول آن دخالت دارند که مهمترین آن بقرار ذیل می باشد.

۱- تصوف که نظر بامخالفت با وجود پیغمبران ضربت شدیدی به بنیان مذهب

دارا ساخت.

۲ - مذهب پرستان که وجود کایسا را بیهوده دانست و بسیاری از خرافات و موهومات مذهبی را دور انداخت .

۳ - طبیعیون که طبیعت را بر دنیا حکم فرما میدانند .

بدینقرار فلسفه متدرجا از قید مذهب آزاد گردید و روز بروز بر استقلال خود بیفزود . فلسفه قرون وسطی اطمینان کامل داشتند که عقل انسانی میتواند حقایق امور را درک کند و حل کایه معما های حیات میشد می باشد . اما از آنروزی که بشر در حقیقت اشیاء شک کرد انقلاب بزرگی در جهان فلسفه آغاز گردید و طبیعت با عظمت در مقابل انسان جلوه گر شد . اشیاء در قرون وسطی ارزش مختلف داشتند و چنانکه گذشت علوم هم مقدم و موخر بودند اما فلسفه امروز با فراغت خاطر و استقلال تام طبیعت را مورد بررسی قرار داده و اهتمام میورزند معما های آنرا بطریق علمی حل و روشن کنند بزرگترین مردانی که یابنده فلسفه جایید را بنا نهادند « ایکن » اکیسی و « دکارت » فرانسوی بعد از ایشان « اماوئل کانت » فیلسوف شهیر آلمانی است که میتوان او را مظهر فلسفه جدید نامید . هیچکس مانند کانت بر عقیده پیشینیان خط بطلان نکشید و هیچ فیلسوفی مانند او حقایق زندگانی را مبرهن و مدلل نساخت . کانت میگوید اگر میخواهید یک مکتب جدید و سودمند باز کنید و اگر مایلید بفلسفه نام علم اطلاق کنید از کایه عقاید فلسفه پیشین چشم پوشید و قبل از همه موضوع دانش را مورد بررسی قرار دهید و ببینید آیا اصلا علمی مانند علم فلسفه میسر است یا خیر ؟ اگر میسر است پس چرا مانند علوم دیگر یابدار نیست و هر دقیقه سبب آن اظهار نردیدی دارد قرنها توجه بشر را بخود معطوف دارد و اوقت گرا بهای انسانرا صرف مباحثه و مشاجره در باب مباحث موهوم کند ؟ آنچه را در حقیقت مسلم است از آن جدا کنید و بقیه را دور بیندازید زیرا بالاخره باید این قضیه را حل کرد و در صورتیکه علوم دیگر روز بروز پیشرفت میکنند برای چه فلسفه همچنان در حال اولیه باقی بماند ؟ عقل انسان آنقدر بساختن عشق دارد که تا کنون برای بررسی مبانی خود هزاران بنا ساخته و مجددا آنها را خراب کرده است تا کنون موقع آن رسیده است که چاره ای برای این درد بیندیشیم و آدمی را از آزار آن رهائی دهیم . در تاریخ فلسفه هیچکس مانند ( داوید هوم ) بمبانی آن ضرت نزد و اگر چه عام جدیدی یابد نساخت لکن آستی بر افروخت که در پرتو آن مبانی بی اساس فلسفه پیشین آشکار شد و خود بخود فرو ریخت ، نکته انکای ( هیوم ) اصل فلسفی ساده ولی بسیار مهم بود یعنی ارتباط علت با معلول ( هیوم ) از عقل خود سؤال می کرد که چگونه حقیقت ارتباط مذکور را دریافته است بچه علت از نتیجه مشاهده خود اطمینان دارد آیا تشخیصات عقل درست است ؟ این سؤال ( هیوم ) اساس فلسفه جدید را تشکیل میدهد و ما در شماره آینده راجع بعقیده ( کانت ) در اینخصوص مختصری خواهیم نوشت .